والدین شهید قاسمی در کنار تصویر او

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید محمدحسن قاسمی
اولین شهید جامعه پزشکی و پرستاری ایران در دفاع از حرم

هیئت یازهرا(س) محمدحسن را کربلایی کرد

■ علیرضا محمدی

این روزها که تجربه جنگ ۱۲ روزه با امریکا و رژیم صهیونیستی را به تازگی پشت سر گذاشته‌ایم و هنوز از مکر شرارت‌های صهیونیسم جهانی در امان نیستیم، بیشتر متوجه ارزش جهاد و ایستادگی مدافعان حرم می‌شویم. جوانانی که شر فتنه دشمنان را کیلومترها دورتر از مرزهای کشورمان نگه‌داشته و از همانجا چتر دفاعی ایران را برقرار کرده بودند. شهید محمدحسن قاسمی اولین شهید مدافع حرم جامعه پزشکی و پرستاری ایران در سوریه است که مرداد ۱۳۹۵ در دفاع از حریم اهل بیت(ع) به شهادت رسید. شهید قاسمی تکنسین بی‌هوشی (هوشبری) در اتاق عمل بود و در بیمارستان حضرت بقیه‌الله‌العظم(عج) تهران خدمت می‌کرد. اصالتاً زاده و بزرگ شده شهرکرد بود. این شهید مدافع حرم نیمه دوم سال ۹۴ در قالب کادر پزشکی به جبهه دفاع از حرم اعزام شد و ۱۰ مرداد ۱۳۹۵ اطراف حلب سوریه به شهادت رسید. حاج منصور قاسمی، پدر شهید دقایقی با ما همکلام شد که ماحصل این همکلامی را در پیش دارید.

قبل از شهادت پسرتان خط جهاد و شهادت در خانواده‌تان وجود داشت؟

ما یک خانواده مذهبی و انقلابی داشتیم که باعث شده بود در دوران دفاع مقدس بسیاری از جوانان خانواده و اقوام ما برای دفاع از کشور و انقلاب به جبهه بروند. ماحصل این حضور پر تعداد، چند شهید بود. برادر بزرگ‌ترم و همچنین دایی‌ام هر کدام‌شان پدر دو شهید دفاع مقدس هستند. دو باجناقم هم پدر شهیدند؛ شهید احمد کمال راد شهید ترور است و شهید محسن سراج‌زاده از شهدای دفاع مقدس که برای باز کردن معبر داوطلبانه به میدان مین می‌رود و به شهادت می‌رسد. بنابراین دو پسرعمو، دو پسردایی و دو پسرعمه محمدحسن به شهادت رسیده بودند و او در چنین جو و خانواده‌ای رشد کرده بود.

اشاره کردید دو باجناق شما هر کدام پدر یک شهید هستند. با شهادت محمدحسن شما هم پدر شهید شدید.

بله همین طور است. باجناق‌هایم فرزندان‌شان زمان جنگ شهید شدند. یکی شهید ترور و دیگری شهید جبهه‌های دفاع مقدس و پسر من هم که شهید مدافع حرم شد. به این ترتیب هر سه باجناق پدر شهید هستیم.

شغل‌تان چیست؟ زمان دفاع مقدس چه فعالیتی می‌کردید؟

من در آموزش و پرورش کار می‌کردم و عضو هیئت‌های بدوی بازسازی نیروی انسانی بودم. این هیئت‌ها بعد از انقلاب وظیفه گزینش و پالایش نیروی انسانی را در آموزش و پرورش داشتند. از مسئولان وقت مثل مرحوم هاشمی حکم داشتیم به امور انسانی رسیدگی کنیم. مسئولیت واقعاً سنگینی بود. همین هم باعث می‌شد اجازه ندهند به جبهه برویم. چند بار تقاضا دادیم گفتند نیرو به قدر کافی در جبهه است. به شما اینجا بیشتر نیاز داریم. هرچند خودم چند بار داوطلبانه برای پشتیبانی از جنگ رفتم، ولی اجازه حضور رزمی به ما نمی‌دادند.

محمدحسن متولد چه سالی بود؟ او در شهرکرد به دنیا آمد و بزرگ شد؟

محمدحسن متولد ۱۳۶۹ در شهرکرد بود. البته اصالت ما به روستای «اشکفتک» در شش کیلومتری شهرکرد برمی‌گردد اما من از سال ۱۳۵۲ به شهرکرد رفتم و همانجا ساکن شدم. پسرم و دیگر بچه‌هایم همگی آنجا به دنیا آمدند و همانجا هم بزرگ شدند.

غیر از محمدحسن چند فرزند دارید، ایشان چطور فرزندی برایتان بود؟

در خانواده ما ابتدا دو دخترم متولد شدند و بعد محمدحسن به دنیا آمد. تک پسر بود و خیلی برایمان عزیز بود. کمی بعد خدا یک پسر دیگر به نام محمدحسین به ما داد که برادر کوچک‌تر شهید است. محمدحسن از همان کودکی بسیار شجاع بود. از سنین کم مکبری مسجد امام حسن(ع) در محله‌مان (دروازه سامان شهرکرد) را برعهده گرفت. بعد هم که در بسیج همان مسجد فعال شد و مدتی مسئول نیروی انسانی پایگاه بود. همانجا رسماً عضو هیئت یا زهرا(س) شد. این هیئت از زمان جنگ در شهرکرد تشکیل شده است و اعضای ابتدایی آن رزمندگان دفاع مقدس بودند که چند نفرشان هم در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند. بعد از اتمام جنگ هم از این هیئت شهدایی تقدیم شد. غیر از محمدحسن، شهید قربانعی امیدی از بچه‌های نیروی انتظامی و چند شهید دیگر عضو این هیئت بودند. هیئت یازهرا(س) تأثیر زیادی در روحیات پسرم داشت. در واقع هیئت یا زهرا(س) محمدحسن را کربلایی کرد.

یکی از همکاران پسرم که مسئول شیفت در بیمارستان بود می‌گفت محمدحسن وقتی آموزش نظامی را تمام کرد و آمد در بیمارستان مشغول شود، در حالی که هنوز شیفت حضورش مشخص نشده بود به عنوان اولین سؤال از من پرسید اتاق ثبت نام برای دفاع از حرم کجاست؟ من خندیدم و گفتم برادر! هنوز چند دقیقه است که به جمع ما آمده‌ای، حداقل دو ساعت شیفت بده، بعد برو سوریه...

پدر و مادر شهید قاسمی

چه خاطراتی از کودکی‌های محمدحسن برایتان ماندگار شده است؟

این پسر خیلی شجاع و نترس بود. از بچگی همین روحیه شجاعت را داشت. یادم است وقتی یک نوجوان ۱۳- ۱۲ ساله بود و در دوم راهنمایی تحصیل می‌کرد، برای زیارت به مشهد رفتیم. یک روز در محله وکیل آباد مشهد یک معرکه گردان مار بزرگی را به نمایش گذاشته بود. مار را بی‌حس کرده بودند تا به کسی آسیب نرساند. معرکه گردان گفت چه کسی جلو می‌آید تا این مار را روی دوشش بیندازم! محمدحسن با اینکه کوچک بود، جلو رفت. معرکه گردان هم مار را روی دوشش انداخت. اندازه مار به نسبت جثه پسرم آن قدر بزرگ بود که وقتی مار را روی شانه‌اش انداخته بود، از یک طرف سر مار یک سمت شانه‌اش و از طرف دیگر دمش حدود دو متر روی زمین کشیده شده بود. ناگهان مار از بی‌حسی درآمد و سرش را بالا آورد و مقابل صورت محمدحسن برد. من تا جلو رفتم تا مانع گاز گرفتن مار شوم. محمدحسن گردن مار را با دستش گرفت و محکم نگه داشت. معرکه گردان آمد و مار را برداشت ولی محمدحسن باز خواهش کرد تا دوباره مار را روی شانه‌اش بیندازد. اصلاً ترس در وجودش نبود.

پسرم در جبهه دفاع از حرم رئیس بیمارستان صحرایی بود. در یکی از یادداشت‌های روزانه‌اش در سوریه نوشته بود: ساعت ۱۲ شب است. همه خوابیده‌اند. من که مسئول بیمارستان صحرایی هستم، دو گالن دستم است. می‌روم گازوئیل بیاورم تا برق اضطراری را روشن کنیم. برای من فرقی نمی‌کند روی تشک پر قو بخوابم یا روی خاک گرم سوریه یا اصلاً نخوابم...

از شهید قاسمی به عنوان اولین شهید جامعه پزشکی در دفاع از حرم یاد می‌شود. رشته تحصیلی‌اش چه بود؟

محمدحسن سال ۸۴ در رشته هوشبری اتاق عمل در دانشگاه شهرکرد پذیرفته و سال ۸۸ هم فارغ‌التحصیل شد. اتفاقاً وبلاگی به نام هوشبری ۸۸ داشت که به نام رشته و سال فارغ‌التحصیلی‌اش نامگذاری شده بود. البته در این وبلاگ فعالیت‌های فرهنگی و اعتقادی داشت. مثلاً وقتی جنگ سوریه شروع شد، مطالبی در اینباره منتشر کرد و کلاً از همان ابتدا پیگیر اخبار جبهه مقاومت بود. در یکی از نوشته‌هایش خطاب به امریکایی‌ها نوشته بود: «شما با پای خودتان به سوریه می‌آیید، ولی در تابوت‌هایتان بازخواهید گشت...»

چطور شد به عضویت سپاه درآمد؟

پسرم بعد از فارغ‌التحصیلی به خدمت سربازی رفت و خدمتش در ارتش بود. همزمان در دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله درخواست داده بود که حدود ۱۰ ماه بعد از اعزامش به خدمت، در دانشگاه پذیرفته شد. از آنجا که برای رفتن به بیمارستان بقیه‌الله باید به عضویت سپاه درمی‌آمد، بنابراین از ارتش به سپاه رفت و پاسدار شد. چند ماهی هم آموزش‌های نظامی را در سپاه گذراند و بعد که به بیمارستان بقیه‌الله رفت، قضیه سوریه و بحث دفاع از حرم پیش آمد.

در بیمارستان در همان رشته تخصصی‌اش فعالیت می‌کرد؟

بله، متخصص بی‌هوشی در اتاق عمل بود و در بقیه‌الله‌العظم(عج) طبق رشته تحصیلی‌اش خدمت می‌کرد، اما گویا خودش از رفتن به تهران و حضور در بیمارستان بقیه‌الله اهداف دیگری داشت. این نکته را از حرف‌های یکی از همکارانش متوجه شدیم. بعد از شهادت محمدحسن که همکارانش به دیدار ما آمده بودند، یکی از همکارانش که مسئول شیفت در بیمارستان بود می‌گفت محمدحسن وقتی آموزش نظامی را تمام کرد و آمد در بیمارستان مشغول شود، در حالی که هنوز شیفت حضورش مشخص نشده بود به عنوان اولین سؤال از من پرسید اتاق ثبت‌نام برای سوریه کجاست؟ من خندیدم و گفتم برادر! هنوز چند دقیقه است به جمع ما آمده‌ای، حداقل دو ساعت شیفت بده، بعد برو سوریه.

شهید قاسمی اولین شهید مدافع حرم جامعه پزشکی

پس خودش داوطلبانه اعزام شده بود؟

بله، خیلی هم مشتاق و پیگیر رفتن به سوریه بود. از همان ابتدای ورودش به سپاه و حضور در بیمارستان بقیه‌الله قصد رفتن به دفاع از حرم را داشت. منتها داوطلب از بین همکارانش زیاد بود. این بچه‌ها همگی به عنوان کادر درمانی قصد اعزام داشتند. محمدحسن مدت‌ها در انتظار بود تا نوبتش شود و بتواند برود. پسرم غیر از تخصصی که به عنوان یک کادر سلامت داشت، آموزش‌های نظامی را در بسیج و عضویت در گردان‌های عاشورا، خدمت سربازی و همچنین ورود به سپاه پشت سر گذاشته بود، بنابراین با انواع سلاح‌ها و کاربرد آنها آشنایی داشت. همچنین ورزش‌هایی مثل شنا، غواصی خصوصاً صخره‌نوردی و کیوکوشین کاراته را هم پشت سر گذاشته بود و بدن قوی و آماده‌ای داشت. به این ترتیب او هرچند به عنوان کادر پزشکی ثبت‌نام کرده بود، اما وقتی به سوریه رفت هم کادر درمان و هم نیروی رزمی بود.

شما در جریان اعزامش بودید؟

ما خبر نداشتیم. محمدحسن بعد از مشغول شدن در بیمارستان به تهران رفته بود و هرازگاهی به شهرکرد می‌آمد و به ما سرمی زد. در همان تهران و بدون اینکه ما بدانیم برای رفتن به جبهه دفاع از حرم ثبت نام کرده بود. چون داوطلبان زیادی قبل از او بودند، خودش هم تا لحظات آخر نمی‌دانست چه زمانی نوبتش می‌شود. نیمه دوم سال ۹۴ که می‌خواست به اربعین برود، از تهران به شهرکرد آمد و با ما و اقوام خداحافظی کرد، اما چند روز بعد زنگ زد و گفت در ثبت‌نام اعزام به سوریه، داوطلبی که جلوتر از او بوده مشکلی برایش پیش آمده است و نوبتش را به من داده‌اند. گفت الان هم باید به فرودگاه بروم چون تا چند ساعت دیگر پرواز دارم. زنگ زدم تا از شما اجازه بگیرم... محمدحسن زمان اعزام به سوریه ۲۶ ساله بود و می‌توانست مستقل عمل کند، اما محض احترام به من و مادرش زنگ زده بود. من هم در جوابش گفتم به هرحال وظیفه داریم از حرم اهل بیت دفاع کنیم و خدا به همراهت. اگر خودم هم می‌توانستم همراهی‌ات می‌کردم... خلاصه او رفت و از همان زمان تا مرداد ۹۵ که به شهادت رسید، چندین ماه در جبهه دفاع از حرم حضور داشت.

از فعالیت‌هایش در سوریه خبر داشتید؟ آنجا چه کارهایی می‌کرد؟

آنجا رئیس بیمارستان صحرایی بود. البته در کارهای رزمی هم شرکت می‌کرد. اگر نیاز بود و خطری در پیش بود، اسلحه به دست می‌گرفت و مثل یک نیروی رزمی وارد میدان می‌شد. درخشش در کارهای درمانی و رزمی توأمان را داشت. کلیپی از محمدحسن است که به نیروهای تازه اعزام شده، آموزش کار با نارنجک می‌دهد. شهید در سوریه وقایع روزانه‌اش را ثبت می‌کرد که بعدها به دلایلی این دستنوشته‌ها را ادامه نداده بود. در یکی از همین یادداشت‌ها نوشته بود: «ساعت ۱۲ شب است. همه خوابیده‌اند. من که مسئول بیمارستان صحرایی هستم، دو گالن دستم است. می‌روم گازوئیل بیاورم تا برق اضطراری را روشن کنیم. برای من فرقی نمی‌کند روی تشک پر قو بخوابم یا روی خاک گرم سوریه یا اصلاً نخوابم. شاید همین ویژگی باشد که مرا به عنوان مسئول بیمارستان صحرایی انتخاب کردند...» محمدحسن یک روحیه رزمی داشت. درست است در قالب کادر پزشکی رفته بود، ولی در کل علاقه‌اش به کارهای رزمی و حضور در میدان نبرد بود.

نحوه شهادتش چطور بود؟

۱۰ مرداد ۹۵ قرار می‌شود چند نفر از رزمندگان مجروح را بعد از مداوای اولیه در بیمارستان صحرایی به حلب برسانند، چراکه بیمارستان حلب امکانات درمانی بهتری داشت. یکی از بچه‌ها به محمدحسن می‌گوید مجروحان را با یک آمبولانس و یک نیروی سوری بفرستیم بروند. ولی پسرم به او می‌گوید: «مطمئنی او این آمبولانس را چند کیلومتر آن طرف‌تر به داعشی‌ها تحویل نمی‌دهد؟» بنابراین خودش همراه آمبولانس که یک نفر راننده سوری و چند نفر مجروح مدافع حرم داشت راهی می‌شوند. از محل استقرارشان که منطقه راموسه بود به سمت حلب که فاصله‌ای تقریباً ۳۰ کیلومتری داشت می‌روند. بعد به ساختمان‌هایی که به آن «۱۰- ۷۰» می‌گفتند می‌رسند. آنجا آمبولانس مورد اصابت یک موشک قرار می‌گیرد. در این ماجرا راننده سوری و دو نفر از مجروحان به شهادت می‌رسند. محمدحسن پایش مجروح می‌شود و می‌تواند دو نفر نیروی فاطمیون را از داخل آمبولانس خارج کرده و آنها را پشت خرابه‌هایی ببرد تا در امان باشند.

قبل از اینکه به خاطره ادامه دهید، این ماجرا را از چه کسی شنیده‌اید؟

من بعد از شهادت محمدحسن به مشهد رفتم و یکی از آن دو نفر نیروی فاطمیون که همراه محمدحسن بودند را پیدا کردم و ریز ماجرای شهادت پسرم را از زبان او شنیدم. ایشان می‌گفت کسانی که به سمت آمبولانس ما موشک شلیک کرده بودند، احتمالاً داعشی بودند. کمی بعد نیروهای جبهه النصره می‌آیند و افراد حمله کننده به آمبولانس که گویا از گروه‌های مخالف النصره بودند با دیدن آنها فرار می‌کنند، اما ساختمان‌های موجود در منطقه مانع از آن شد که ما و محمدحسن متوجه آمدن ستون نظامی النصره شویم. وقتی دیدیم دیگر به سمت ما تیراندازی نمی‌شود، محمدحسن بی‌خبر از آمدن ستون النصره به سمت آمبولانس می‌رود تا بیسیم را پیدا کند و با خودش بیاورد، اما در همین لحظه نیروهای النصره که تعدادشان زیاد بود از راه می‌رسند و او را به رگبار می‌بندند... طبق اعلام پزشکی قانونی پهلوی پسرم هشت گلوله خورده بود، اما نهایتاً با گلوله‌ای که به سرش شلیک می‌کنند، به شهادت می‌رسد. پیکرش حدود ۱۰۰ روز در منطقه می‌ماند و بعد به دست نیروهای خودی می‌رسد و به وطن برمی‌گردد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۵۱

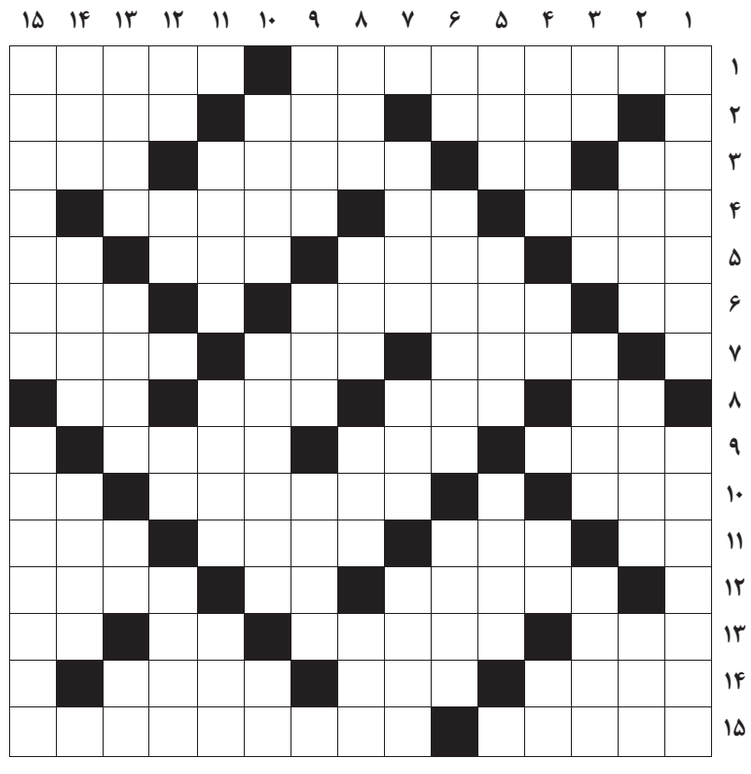

از راست به چپ

■ ۱- از مساجد قدیمی شیراز که به‌عنوان نهمین ساختمان زیبای جهان انتخاب شد- پایتخت لسوتو ■ ۲- گاو آهن- خمیازه- از ورزش‌های گروهی ■ ۳- قلعه- عدد تقویمی- دستگاه پمپاژ- مخترع ماشین بخار ■ ۴- گیاهی تلخ، خودرو، و پایا که مصرف دارویی دارد- نویسنده کلاغ- تیمی معتبر در فوتبال هلند ■ ۵- آش برنج- پروردگار- نشانه تیر- قوم ذبح شده ■ ۶- شاه بی‌شین- نوعی تمساح- خرس آذری ■ ۷- پیرایه- مزه سریع- از وسایل ارتباطی ■ ۸- خط کش مهندسی- شهری در سوریه- واحد والیبال- جرقه آتش ■ ۹- پول روسیه- سحر باران مغولان- ناموارد ■ ۱۰- کمیت- جیره و مقرری- درخت انگور ■ ۱۱- سست و وارفته- شهد و انگبین- خاکستر- نماز در وقت معین ■ ۱۲- رویداد بد- ستیزه- فرمان کشتی ■ ۱۳- گشایش- دانه به دانه- امر به گفتن- غیرت ■ ۱۴- حمله- موی انگلیسی زبان- کشیدنی به چشم ■ ۱۵- طلوع کردن- رمانی از دوبالزاک، نویسنده شهیر فرانسه که در آن زشتی خساست را به خوبی بیان می‌کند

از بالا به پایین

■ ۱- سرسلسله افشاریه- مرد مسن و قابل احترام ■ ۲- شبنم- کار خود را به خدا واگذاشتن- ایتالیای قدیم ■ ۳- نه ته پیاز نه سر پیاز- تارساز- خوشگل- اجراکننده ■ ۴- خطرپذیری در بازار- پسوند حاصل مصدر- سخن صریح- محکم کردن ■ ۵- درس نخوانده- ایمان قلبی- صفحات غیراصلی روزنامه‌ها ■ ۶- دشمن سخت- داستان دنباله‌دار که در نشریات چاپ می‌شود- تور ماهیگیری ■ ۷- از جنس پارچه مشبک- نیستی- توبه کننده ■ ۸- زباندار بی زبان- کشتی تفریحی- پل- چین و شکن ■ ۹- روستایی که در زمان نهضت جنگل، نقش مهمی به عنوان مرکز اولین تشکیلات نظامی و اداری به رهبری میرزا کوچک خان ایفا کرد- تن‌پوش گرمابه- تصاحب و تصرف ■ ۱۰- مقابل سوژه- مترجم- پسوند شباهت ■ ۱۱- هدایت کننده- گیاهی زینتی و همیشه سبز- به گله می‌زند ■ ۱۲- نو و بازنشده- سطح دست- گیم ناتمام- کشتی ژاپنی ■ ۱۳- پوست گندم- مدل خیاطی- صدمه- شامل همه ■ ۱۴- جامه بلند- بیسکوییت سبک- مسیر حرکت سیارات ■ ۱۵- از مواد ضروری برای بدن- رودی در چین

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲			۷		۸
		۱						
		۹	۴		۳		۱	
۸	۹						۳	۲
			۳		۵			
۷	۵							۴
			۵	۶	۱			
۴					۲			
						۸	۶	

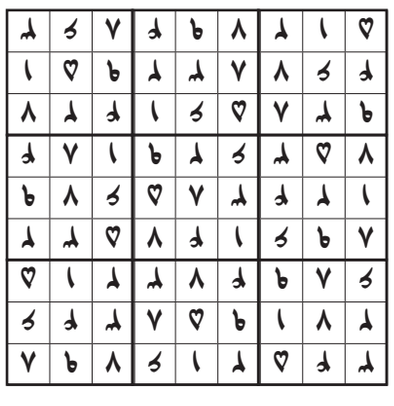

جدول کلمات متقاطع
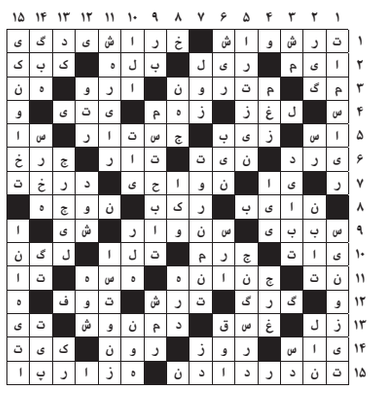
پاسخ جدول شماره ۷۳۵۰